

جایگاه سینما در دیپلماسی فرهنگی

گفتگوی عباس نادری با علی معلم

یادکرد

نقش تصویر و به ویژه سینما در تحولات جهانی و انگاره سازی برکسی پوشیده نیست. امروزه کشورهای قدرتمند غربی و به ویژه آمریکا از سینما، در جنگ‌های روانی و حتی ساختن پیش زمینه جنگ‌های نظامی بهره فراوانی می‌گیرند.

علی رغم گسترش روز افزون و گناییل ارتباط جمعی و اینترنت، به دلایل متعدد سینما هنوز هم یکی از ابزارهای مهم دیپلماسی فرهنگی محسوب می‌شود؛ جمهوری اسلامی ایران با تولید فیلم‌های سینمایی متعدد توسط کارگردان‌هایی که شهرت جهانی دارند، جایگاه رفیعی در سینمای جهان دارد. به نظر می‌رسد دستگاه سیاست خارجی کشور در دیپلماسی فرهنگی خود می‌تواند از این پتانسیل بهره بیشتری ببرد. درباره جایگاه سینما در دیپلماسی فرهنگی، گفتگویی با علی معلم، پژوهشگر سینما، مدیر مسوول و سردبیر ماهنامه «دنیای تصویر» و رییس انجمن منتقدان و نویسندگان سینمایی انجام داده‌ایم.

آقای معلم! لطفاً نظرتان را بعنوان متخصص سینمایی درباره نقش سینما در دیپلماسی فرهنگی بفرمایید تا موضوع را پی بگیریم.

سینما، پدر هنرهای بعد از خودش محسوب می‌شود. در شکل‌های متنوع هنرهای تصویری، سینما وجه غالب دارد. حتی در تلویزیون، اینترنت و ماهواره به عبارت دیگر، بخش نفوذی فرهنگ، بخش سینما است.

به نام خدا. گمان می‌کنم اگر به طور مشخص یک ویژگی برای دوران جدید زندگی بشر در نظر بگیریم، برتری فرهنگ

و هنر در برابر سیاست است. یعنی امروز سیاستمداران به تنهایی نمی‌توانند جهان را اداره کنند در واقع فرهنگ و هنر سرزمینهای مختلف به عنوان فرهنگ جهانی در اولویت قرار گرفته است. و این هنرمندان و اهل قلم و فرهنگ هستند که می‌توانند زبان دیگری را برای اداره جهان پیشنهاد کنند تا سیاست به عنوان علم بتواند آینده بشری را به نحو بهتری رقم بزند.

شاید بتوان گفت نقش فرهنگ و هنر در تبیین نظریه‌های

سیاسی اساسی‌تر شده است. بلکه و این نقش جدی گرفته و به آن عمل شده و تأثیر گذاشته است. در قرن بیستم با استفاده از فرهنگ و هنر و لوازم هنر حتی براستعمار اثر گذاشتند و این ویژگی قرن جدید که صحبت جهانی سازی و فرهنگ جهانی، از «یونیک کردن» و یکسان کردن تلقی‌ها از زندگی و در نهایت مناسبات جهانی، و همه از این بحث پدید می‌آید که در این جهان چه چیز یکی شده است؟ آیا مرزها تغییر کرده‌اند؟ نه. مرزها سر جای خودشان هستند. کشورها سر جای خودشان هستند. فرانسه داریم. بلژیک، مصر، ایران داریم. در این کشورها آدمهای متنوعی زندگی می‌کنند. به لحاظ فرهنگی تفاوت شگرفی بین مردمان اروپا با آمریکای شمالی نمی‌بینید. خیلی از مناسبات شبیه است. خیلی از نگرشها شبیه است.

امروزه سیاستمداران خیلی آسان می‌توانند به هر جا وارد شوند زیرا فرهنگ و هنر از

پیش راه را برای آنان هموار کرده‌اند و آنان فقط سوار لیموزین خود شده و از بزرگراه‌های فرهنگ و هنر گذشته‌اند. سیاستمداران به این میزان ابتکار عمل ندارند. بخش فرهنگ و هنر ابتکار عمل را بدست گرفت و توانست راهها را باز کند و شاهراه‌ها را گسترش بدهد و فن آوری را به خدمت گرفت. حرفی را گرفت که این حرف فن آوری بود. یعنی فکر می‌کند که می‌تواند بر آن سوار شود. چنین نیست و این مایعی نیست که بتوان در آن شنا کرد.

می‌خواهم بگویم که یک سرخ داریم که اگر این سرخ دریافت بشود باید بینیم که چه ابزار، چه رسانه و چه هنر و چه طریقه فرهنگی غالب بوده است. یعنی اگر از این سمت به فرهنگ و هنر نگاه کنیم می‌بینیم که پدیده مهمی که در قرن بیستم رخ داد و همه گیر شد، تصویر بود. انشعابات این تصویر به تلویزیون، ماهواره و اینترنت رسیده ولی آنها فرزندان این فن آوری جدید بودند. یعنی سینما پدر هنرهای بعدی خودش محسوب می‌شود. اگر تلویزیون گاهی به عنوان هنر و رسانه هنری محسوب می‌شود، ویدیو، اینترنت و این‌ها به ترتیب پیش می‌آید و از ابزار هم استفاده می‌کند. ولی در شکلهای متنوع هنرهای تصویری، سینما وجه غالب دارد. حتی در تلویزیون، اینترنت و ماهواره. یعنی باز بخش نفوذی فرهنگ، بخش سینما است.

بخش غالبی که دارد تعیین تکلیف می‌کند و این تعیین تکلیف را با یک زبان هنری و غیر روشن بیان می‌کند و اصلاً منظور نصیحت کردن و موعظه کردن در آن نیست، فیلم‌های غالب آمریکا می‌بینید که حرفهایش را با شماتت نمی‌زند، رک صحبت نمی‌کند. چیزی را نمی‌خواهد از بیخ و بین بر کند. نبرد ندارد و قصد جنگ ندارد. قصد تحریک افکار عمومی سایر کشورها را ندارد. از یک هماهنگی صحبت می‌کند. این زبان که غیر مستقیم نصیحت‌گر نیست، موعظه‌کننده نیست، و دلنشین است و در ضمن باعث ایجاد یک جهان ذهنی در مخاطبش می‌شود. یعنی جهان ذهنی و فرضی که به نظر شما واقعیت دارد و تأیید واقعی و حقیقی خودش را می‌گذارد و بعد از پایان فیلم، این جهان پایان یافته است. ما در سینما شاهد تجربه دیگری هستیم که در موقعیتهای فرضی تجربی مردمان دیگر که گاهی شاهد زندگی ما و گاهی خارج از حیطه زندگی و گاهی در جریان تاریخ قرار می‌گیرد. یعنی از اکنون به آینده می‌رود و در عین حال می‌تواند آن را عوض کند از اکنون به گذشته یا آینده شما می‌رود. چنین پدیده پیچیده‌ای که مخاطب را

مخاطب می‌کند و بر او تأثیر می‌گذارد، سخت آزرده می‌کند و اهل جهان در مقابل این هنر با رضایت تسلیم‌اند. بخشی از این سینما، ذهن تماشاگران را به چالش می‌طلبد، در مقابل نظرهای خوب و بد وجود دارد. ولی بخش برجسته‌اش تأثیر کاملش را می‌گذارد. این تأثیر البته می‌تواند خوب یا مفید باشد. اگر از بعد کلان‌تر به آن نگاه کنیم می‌بینیم که محل مناسبی برای گفتگو است، نه گفتگو بلکه گفت و شنود و با هضم مخاطب.

امروزه سیاستمداری که با زبان رمان، یا زبان سینما، یا تلویزیون این امکان عکس یا رسانه آشنا نباشد، سیاستمداری کار آمد و به روز نیست. را می‌دهد که ایستگاه آن را عوض کنند. پس در بسیاری موارد حق

انتخاب داریم و پیام را با توجه به سلیقه انتخاب می‌کنیم، ولی در سینما، شما تسلیم هستید. در سیاهی می‌نشینید. و هیچ جزئی از سینما توجه شما را جلب نمی‌کند. نه خنده نفر بغلی، نه نوری که در انتهای تالار است. فقط پرده است، بنابراین بر شما کاملاً تأثیر می‌گذارد فیلمی که خوب است، تأثیر قوی می‌گذارد و فیلمی که ضعیف است، قطع ارتباط صورت می‌گیرد.

در واقع باید قبول کنیم که سینما در جهان امروز، در ارتباطات بین الملل و فرهنگ، حرف اصلی را می‌زند و تأثیر خاص خود را می‌گذارد و تصویر چیز ایستایی است که خاطره می‌شود و بسیاری از خاطراتی که آنها امروز دارند خاطرات دیگران است. من و شما می‌توانیم از فیلم «پدر خوانده» خاطره بیشتری داشته باشیم تا مثلاً از عموی من. شنا کردن یک نفر در فیلم ممکن است تأثیر بیشتری بر ذهن شما بگذارد تا شنا کردن خودتان بر اطرافیان. چون تجربیات متنوعی در سینما اتفاق می‌افتد، طبیعی است که به خاطرات فعال ذهن ما تبدیل می‌شوند و به دلیل اینکه خاطره فعال است، بطور مشخص این جزء لاینفک ذهن شما می‌شود و چون به عنوان یک اصل پذیرفته شده است، در حرکات و رفتار و لباس پوشیدن و ارتباطات اجتماعی ما دخالت می‌کند.

یک فیلم دهه چهل در زندگی مردم مؤثر است. هنوز تأثیر «گنج قارون» در سراسر ایران از میان نرفته است. در صورتی که سازندگان فیلم از بین رفته‌اند، فیلم از بین رفته است ولی شاید تا نسل‌ها نگرش این فیلم که منبعث از جامعه بوده، مؤثر باشد. همه ما از بزرگ و کوچک و از کارگر و پزشک فرهیخته و عامی این قدر مفتون این پرده جادویی

بوده و هستیم. خوب فکر کنید با چنین ابزاری چقدر می شود کار کرد. چقدر می شود تاثیر گذاشت. برای همین است که امروز نمی توانید سیاست و اقتصاد غرب را از فرهنگ غرب جدا کنید. این ها با همدیگر اتحادی در ذات پیدا کرده اند. اختلافات و تفاوتها را در خودشان دارند، آن یکی عقب افتاده تر، این یکی جلوتر، آن یکی عمل گراتر و به اصطلاح مشاهده یونیتی در مجموعه رفتارها است.

حتی می توان گفت سینما در کیفیت و چگونگی جنگیدن هم تاثیر گذاشته است.

بله. اگر جنگی در جهان اتفاق بیفتد، این جنگ می تواند منبعث از سینما باشد. حتی رفتار سربازان، نوع تهدیدها، نوع فضا سازی برای جنگ، قبل از همه در سینما طی شده و جا افتاده است. امروزه از یک گلوله بیشتر می ترسیم تا مثلاً دو قرن پیش، چون گلوله را در سینما حس کرده ایم. مرگ، مرگ واقعی است، حس واقعی. ولی در گذشته در قرن شانزدهم در فیلم تعجب می کنیم چطور از خنجر مقابلش آگاهی نداشته، چون این تجربه ها انتقال پیدا نمی کرده است. شما می باید شاهد اصلی بودید. ولی امروز می توانید شاهد اصلی نباشید، می توانید در جریان افغانستان باشید. از طریق فیلم و گزارش، می توانید خود را آنجا حس کنید. خوب بنظر من روشن است که چنین چیزی چه امکاناتی دارد. سیاست به عنوان علم اداره اجتماع، عنوان یک شیوه اداره کردن جامعه باید از سینما استفاده کند. رهبران فکری جامعه، مردم را چگونه هدایت کنند. هدایت در جریان زندگی امروز بیش از آنکه بر عهده سیاستمداران باشد، بر عهده فرهنگ است. یعنی هدایت و تربیت افکار عمومی و تأیید آن، از حوزه سیاست خارج شده است.

البته سیاست سعی می کند برای هنر و فرهنگ محدوده ای ایجاد کند. بر آن نظارت عالی داشته باشد ولی ما می بینیم این نظارت در دنیای امروز بی رنگ شده است. بنابراین چون سیاستمداران دیدند که نمی شود فرهنگ و هنر را مال خود کرد، کوشیدند با آن راه بیایند و از آن استفاده کنند.

این چیزی است که ما در کشورمان آن را خیلی درک نکردیم و همان موضع انفعالی در مقابل پدیده ها را حفظ کردیم. هیچ گاه از موضع فعال برخوردار نکردیم. موضع محدود کننده ما بیشتر از موضع همراه شونده، کار کرده است. شما نگاه کنید ما با پدیده های فن آوری و با هنرهای نو چگونه برخورد می کنیم. بیشتر در پی تسخیر کردن آن هستیم در صورتی که مسخر نمی شوند.

جنابعالی درباره جایگاه سینما در زندگی فردی و حیات اجتماعی توضیحاتی دادید. اما می‌خواستم درباره سؤال اول بنده، نقش سینما در دیپلماسی، صحبت بفرمایید.

در اثر امواج تصاویر و حجم و اقیانوسی که در دنیا پیدا شده است، مردم قادر به انتخاب شده‌اند. اگر هر فیلمی بوی از دیپلماسی روشن داشته باشد، آن را انکار می‌کنند.

حالا که ما می‌توانیم درباره خصوصی‌ترین اجزای زندگی مردم صحبت کنیم، از تأثیر گذاشتن بر روابط

خانوادگی که واحدهای کوچک اجتماع هستند، به قول آن مثل که «درخت گردکان به این بلندی، درخت خربزه الله اکبر»، وقتی چنین تأثیر بر مردم موگابه بگذاریم، چطور می‌توانیم آن را به عنوان رویکردی در دیپلماسی در نظر بگیریم. و خود به خود هنگامی که درباره زوایای پنهان فرد صحبت می‌کنیم، طبعاً درباره زوایای آشکار بهتر و زودتر به نتیجه می‌رسیم.

مثلاً تصویری که کشورها از هم دارند، می‌توانیم بگوییم دیپلماسی آمریکا این کار را کرده یا سینمای آمریکا؟ این سؤال بسیار ساده‌ای است. تصویری که جوان امروزی ما از فلسطین افغانستان، لبنان و آمریکا دارد، کی ساخته است؟

اتفاقاً در این شماره فصلنامه بحث جدیدی داریم درباره انگاره‌هایی که کشورها می‌خواهند در سیاست خارجی از خود بسازند و یا به عبارت دیگر می‌خواهند از طریق آن انگاره، کشورشان در دنیا شناخته شود. چندین سال است که این بحث در دنیا به صورت آکادمیک - دست کم از ده سال قبل - مطرح شده و دارند بر آن کار می‌کنند و یکی از ابزارهای این انگاره سازی هم - چنان که فرمودید - تصویر و به خصوص سینما است. فکر می‌کنید سیاستمداران ما در دیپلماسی، چقدر از عنصر مهم و مطرحی به نام «سینمای ایران» استفاده کرده‌اند و چقدر می‌توانند استفاده کنند؟

فکر می‌کنم از این دریچه که وارد شویم، بخشی و یا اغلب مسئله را در دوران رژیم گذشته مطرح کنم. زیرا سیاستمداران ما هنوز از یک فرهنگ سنتی تغذیه می‌کنند. زیرا انقلاب ایران سنت گرا است و در واقع سمت و سویش به گذشته و احیای ارزش‌های گذشته بوده و خود را از زیر تأثیر و نفوذ جریان‌ات امروزی کنار کشیده است. بطور مشخص سیاستمداران ما منبث از این تفکرات سنتی هستند و خیلی با پدیده‌های جدید ارتباط نداشته‌اند. اغلب بیننده سینما نیستند. بیشتر فعالان در عرصه سیاست خارجی خیلی به زمینه‌های فرهنگی و هنری آشنا نیستند، نمی‌گوئیم اصلاً، چون طبعاً در بین آنان استثنا هم هست. ولی خیلی کم. همین‌طور در میان رهبران سیاسی و احزاب مثلاً وقتی از فلان مسئول درباره سینما سؤال می‌شود، تصویری خیلی شنیداری از سینما دارد و در پاسخ می‌گوید: «من از دوستان شنیدم که وضع سینمای ایران خوب است.» این فارغ از نقد و انتقاد است و جای این نیست که از همه ایراد بگیریم. چون به هر حال ما از یک سرزمین هستیم و داریم زندگی می‌کنیم و همدیگر را هل می‌دهیم و به جلو می‌بریم و اگر کسی می‌ایستد، دیگری سعی کند او را راه ببرد. ما نمی‌خواهیم رهبران سیاسی یا سیاستمداران را محاکمه کنیم که چرا؟ ولی می‌توانیم سؤال کنیم که آقا شما اگر به فرهنگ و هنر به عنوان یک زبان بسیار بسیار عظیم‌تر از جنگ و نبرد و هر نوع دیپلماسی توجه نکنید و در ذات خودتان تغذیه‌کننده از آن نیاشید و با آن ارتباط نداشته باشید، امکان ندارد راه حل‌های جدیدی به ذهنتان برسد. یعنی امروزه سیاستمداری که با زبان رمان یا زبان سینما یا عکس یا رسانه آشنا نباشد، در واقع سیاستمداری کارآمد و به روز نیست. پادم هست مرحوم آویسی در نشریه سوره مقاله‌ای نوشته بود، مقاله هوشمندانه‌ای بود. آقای آویسی در آن مقاله گفته بود که خانه‌ای در دهانه آتشفشان بسازیم. و ما نمی‌توانیم از این آتشفشان فرار کنیم. ما باید در همین جایی که هستیم، خانه بسازیم و سعی کنیم که مقابله کنیم. این مقابله از طریق سیاسی امکان‌ناپذیر است و از طریق احاطه و تسلط و نظم خارج است. پس باید چه کار کنیم؟ باید مسلط باشیم. نباید بگوئیم در این ظرف محتوا می‌ریزیم و می‌دهیم به دست مردم. اصلاً چنین نیست. این ظرف با مظروفش یک همانندی و یکسانی دارد و در نظریه‌های جدید

ارتباطی، محتوا همان رسانه است. می‌بینیم که نمی‌شود آن را جدا کرد و آن با هم می‌آید و با هم این مسیر را طی می‌کند. حالا چگونه می‌توانیم از این استفاده کنیم. ما هم مثل بقیه باید از عناصر فرهنگی و اعتقادات خودمان استفاده کنیم. با توجه به این فن آوری که در اختیار ما قرار گرفته است، حالا با کمبود بخشی یا زیادی بخش دیگر. به هر حال مسئله سخت‌افزار در دنیا حل شده. آن چیزی مسلم است، امروز رایانه خوب آمده. فن آوری‌های خوب آمده، مشکل مهم نرم‌افزار است. اگر ملتی نرم‌افزار نداشته باشد، باید نگران باشد. اگر تفکر نداشته باشیم، باید نگران باشیم، نه اینکه فن آوری نداشته باشیم و ما می‌توانیم قوت‌مان را در این موضوع که آیا قادر به ساخت نرم‌افزار هستیم بسنجیم. سخت‌افزارها را مدتی به ناچار قبول کردیم، گفتیم باشد. و ما از این ماشین به شکل دوچرخه استفاده می‌کنیم. چرا تصور کردیم که این چیزها را باید از جای خودشان خارج کنیم و چرا فکر نکردیم که این قدرتی که دارند، داشته باشند. اما از آن ماشین بدرستی استفاده کنیم. از آن خودرو با تمام ظرفیت استفاده کنیم. سیاست دارد از سینما استفاده می‌کند ولی سینما در خدمت سیاست نیست و این اشتباهی که گاهی برخی نظریه پردازان ما را سیاسی می‌کنند، یا می‌گویند این فیلم با اهداف خاصی ساخته شده است. به هر فیلمی که با هدف خاصی ساخته می‌شود، می‌گویند این فیلم فرمانده سیاست است، ولی فرمانده سیاست، سینما را لوم می‌دهد. دیگر سینمای تبلیغاتی در جهان خریدار ندارد. و بر اثر امواج تصاویر و حجم اقیانوسی که در دنیا پیدا شده است، مردم قادر به انتخاب شده‌اند، اگر هر فیلمی بوئی از دیپلماسی روشن داشته باشد، آن را انکار می‌کنند. بخصوص تماشاگران باهوشند، از بس محصولات متنوع می‌بینند، صاحب یک ظرف ذوقی هم شده‌اند. حالا شما باید خیلی ریزین و جزئی نگر باشید، تا این اهداف را تشخیص بدهید. ولی این وظیفه متفکران جامعه است که در این آثار ریزه کاریها را پیدا کنند. هویدا کنند و به مردم هشدار بدهند. اما همین سینما تصویری از ویتنام می‌سازد، از مظلومیت یک ملت، برعکس ظالم بودن را می‌سازد. ببینید در واقعه اخیری که اتفاق افتاد، چقدر سینما نقش پیدا کرده. چقدر مهم بوده است از وقتی که ۱۱ سپتامبر اتفاق افتاد، اولین چیزی که به آن توجه شد، سینما بود. اولین چیزی که تحت تأثیر قرار گرفت، سینما بود و تحت تأثیر قرارداد و بلافاصله این قضیه رفت داخل سینما. آنجا فیلم‌هایی که به مسائل روز می‌پردازند، ناگهان مورد سؤال واقع شد.

این جا دو مسئله وجود دارد: یکی احساس نیاز سیاستمداران به سینما و دیگری به کارگیری سینما در جهت مقاصد خاص خودشان. در همین قضایای بعد از ۲۰ شهریور (۱۱ سپتامبر) می بینیم که کاخ سفید از اصحاب هالیوود می خواهد که بیایند درباره قضایای افغانستان فیلم بسازند. چون احساس می کردند که تنفر مردم مسلمان از آمریکایی ها دارد بیشتر می شود. - حالا به نقش وسایل ارتباط جمعی به خصوص شبکه الجزیره در این ازدیاد تنفر کاری نداریم - به هر حال، احساس کردند که باید از هالیوود کمک بگیرند و جلسات متعددی هم برگزار کردند. جزئیات تصمیم گیری های کاخ سفید و سیاست گزاران هالیوود در این باره چه بوده، خبر دقیقی منتشر نشده است. اما قدر مسلم این است که سیاستمداران آمریکا تلاش می کنند که سینما را به خدمت بگیرند و حتی خبرش هم منتشر می شود. اما این که در نهایت هالیوود چه فیلم هایی را تولید می کند و با چه سمت و سو و محتوایی، این خود بحث دیگری است. من معتقدم این استفاده، از بالا و بصورت آمرت نیست. یک بحثی که ما داریم و معمولاً این جور برداشت می کنیم، تأکید بر آمرت است. یعنی از بالا می گویند و یک عده هم شروع می کنند که بسازند، نه اینجوری نیست. یک هماهنگی است یعنی حرکات یعنی اگر جامعه ای با هم حرکت کند، شما نگاه کنید دست و پا در بدن انسان وقتی حرکت می کنند هماهنگی دارند وقتی می خواهند سقوط کنند هماهنگی دارند تا از سقوط جلوگیری کنند. بنابراین فکر ما که از شرق و جهان سوم داریم، می گوئیم و گرنه مسلم است که سینمای آمریکا، اصلاً نگاه به تروریسم را کی شکل داده است و چرا تروریسم را در خاور میانه می بینند؟ این کار را سینما کرده و این روشن است. این تصویر را سینمایی ها ساخته اند. و آنقدر غلو کردند و بعداً که دچار همین تروریسم شدند، مورد مکافات قرار گرفتند که چرا شما اینقدر تروریسم را بزرگ کردید که در این فیلم های چند ساله همه

تروریست‌ها به برج تجارت جهانی حمله می‌کنند. تروریست‌ها حمله می‌کنند به یک شهر، به یک کشور و به یک ملت و همه مو سیاه هستند، همه ریش دارند، همه اسمشان علی، محمد، اکبر و حسین است و تصویری است که از ما ساخته شده و اگر بخواهیم اصلاح کنیم با چه اصلاح می‌شود؟ با سینما اصلاح می‌شود. هالیوود دستور نمی‌دهد فیلم «علی» را بسازید سیاستمداران دستور نمی‌دهند. فیلم علی ساخته شود.

اتفاقاً به نظر می‌رسد که این دستور داده می‌شود. منتها به قول شما این احساس نیاز و هماهنگی وجود دارد که یک فیلم چگونه ساخته شود و در چه مقطع زمانی پخش شود. این کار را هالیوود را به شکل سازمان یافته انجام می‌دهد و سیاست سعی می‌کند از این بهره برداری کند. یعنی بهره‌برداری سیاسی از آثار هنری همواره وجود داشته است. بهره‌برداری دیپلماتیک وجود داشته، آمریته به آن مفهومی که در جهان سوم و در کشورهای خودمان می‌بینیم وجود ندارد. چرا؟ چون هماهنگی بین عالمان سیاست و عالمان هنر است. هماهنگی بین فرهنگ سازان و سیاستمداران و نظامیان وجود دارد و شما نمی‌توانید جنگ را از صلح جدا کنید. این‌ها چیزهایی هستند که با هم موازی حرکت می‌کنند.

این حرکت موازی در واقع وقتی است که شما به قدرت هنر معتقد باشید. یعنی این حرکت را می‌کنیم برای فرهنگ سازی انجام می‌دهیم. مثلاً فرهنگ ساده ترافیکی را در بین مردم جایندازیم. این را از چه طریقی می‌توانیم انجام دهیم؟ سالهاست که سازمان ترافیک در ایران فعالیت می‌کند. شما به من بگویید در کجا آمدیم زیر پوستی مسئله ترافیک را در سینما حل کردیم؟ چون آن کسی در سازمان ترافیک است اصلاً نمی‌داند سینما چه تأثیری می‌گذارد. و حتی شما در یک فیلم آمریکایی می‌بینید یک نفر وقتی سوار ماشین می‌شود، کمربند ایمنی را می‌بندد، اگر جانی یا پلیس است، هر دو اینکار را می‌کنند. هر که در آمریکا سوار ماشین می‌شود، دنبال کمربند ایمنی می‌گردد. به خودی خود و بدون آموزش مستقیم.

نقش سینما در دیپلماسی را بعد از واقعه ۲۰ شهریور (۱۱ سپتامبر) چگونه می‌بینید؟ با توجه به مسایلی که مطرح شد و تحرک عظیمی که هالیوود آغاز کرده است و شاید تا چند ماه دیگر، بخشی از فیلم‌هایشان آماده نمایش شود.

چنان‌که گفتم بین هالیوود و سیاستمداران آمریکایی، یک نوع سازگاری و هماهنگی وجود دارد. وقتی ۱۱ سپتامبر اتفاق افتاد، هالیوود برای تمام هنرمندان برنامه می‌گذاشت تا کمک جمع کند. الزاماً این دستور سیاسی نیست عرض کردم یک نوع هماهنگی است بین اجزا. یعنی وقتی جامعه در فقر قرار می‌گیرد، همه سعی می‌کنند کمک کنند. خود به خود ممکن است حکومت یا سیاست، مردم و هنرمندان در یک جهت ظاهر شوند. وقتی یک جامعه مورد حمله قرار می‌گیرد، از خود دفاع می‌کند. این دفاع خود در جهت چیزی قرار می‌گیرد.

بینید ما درگیر جنگ شدیم. عراق به ایران حمله کرد و مردم خود برانگیخته شروع کردند به دفاع کردن بعد، نظام جنگی ما وارد جنگ شد. بعداً این مردم بودند که آن را تغذیه می‌کردند با از خود گذشتگی، شرکت در جنگ، با تحمل کمبودها. ولی آیا هنرمندان ما در این مورد هماهنگ شده بودند به اندازه‌ای که در جنگ جهانی دوم هنرمندان آمریکایی هماهنگ بودند؟ با این جنگ هنرمندان ما نبودند و آن بدلیل ترسو بودن آنان نبود. دولتمردان ما اعتقادی به این نداشتند که یک هنرمند می‌تواند در این میان نقش فعال و جدی را بازی کند. اگر اعتقادی داشتند، راهش را فراهم می‌کردند. متأسفانه سینما به عنوان یک فن شریف، یک هنر شریف و تأثیرگذار هنوز قبول نشده است. این را کی باید قبول کند؟ توده‌های مردم که قبول دارند. مردم که بینندگان سینما هستند. بینندگان مجموعه‌ها هستند. این باید در طبقه بالا دستی ما اتفاق بیفتد. این حسن قبول وقتی ایجاد شد، خود به خود نوعی هماهنگی ایجاد می‌شود. الزامی ندارد که با سر نیزه هماهنگی ایجاد کنیم. الزامی ندارد که با قدرت یا با پادشاهی که صاحبان قدرت به اهل هنر می‌دهند، هماهنگی ایجاد کنیم. این اتفاق خود به خود ایجاد می‌شود. مثل اعتماد است که زن و شوهر دارند و بر اساس این اعتماد است که یک زندگی خوب به وجود می‌آید و بچه‌ها در آن رشد می‌کنند. این اعتماد بین سیاستمداران و اهل سینما

بین‌المللی و سیاستمداران آمریکایی یک نوع هماهنگی وجود دارد. وقتی ۱۱ سپتامبر اتفاق افتاد، هالیوود برای تمام هنرمندان برنامه گذاشت تا کمک جمع کند. الزاماً این یک دستور سیاسی نیست. یک نوع هماهنگی بین اجزای مختلف است.

افتاد. سینمای ایران اتفاقاً حرکت‌های زیادی کرده است که تأثیر سیاسی و تأثیر جهانی بگذارد و در بسیاری از جاها بسیار مؤثرتر از برخی حرف و سخن‌های ما و مهمتر از سفرهای سیاسی ما بوده است. از بسیاری فعالیت‌های دیپلماتیک مؤثرتر بوده، ولی آیا پاداش مناسبی دریافت کرده است؟ نه، چون پاداش مناسبی دریافت نکرده است، بنابراین تضعیف می‌شود.

معتقدم سینمای بعد از انقلاب، سینمای تأثیرگذاری بوده است. آماری را می‌دیدم. در سال ۷۹ سینمای ما بیش از ۲۵۰ حضور موفق بین‌المللی داشته و فیلم‌های ما جوایز متعددی هم کسب کرده‌اند. این ابزار مهم در دیپلماسی می‌تواند از بسیاری از مذاکرات سیاسی ما تأثیرگذارتر باشد. و استفاده بیشتری برای کشور داشته باشد. مسئله این است که ما چگونه می‌توانیم در سیاست خارجی از آن بهره بگیریم. حالا این را مطرح می‌کنم سواى آن گله‌گذاری‌هایی که هست، بحث راهکار عملی است. احساس خودم این است که حلقه مفقوده‌ای بین سینمای ما و سیاست خارجی وجود دارد. کسی به آقای مجیدی نمی‌گوید که «باران» را بساز. یا به فلان کارگردان نمی‌گوید فلان فیلم را بساز که آن همه افتخار برای کشور می‌آورد؛ به ازای هر بار که آن فیلم نمایش داده می‌شود، یک بار پرچم کشور ما در عرصه فرهنگ افراشته می‌شود. سؤال من درباره این حلقه مفقوده است. این حلقه مفقوده چیست؟

من یک مثال می‌زنم: به محض این که افغانستان به تسخیر سربازان آمریکا در آمد، اولین اقدامی که در کابل صورت گرفت، بازگشایی سینما بود. مدت ۴۸ ساعت خیر بازگشایی این سینما در صدر اخبار شبکه‌های جهان بود. این خودش یک نشانه است. شما دقت کنید. که این چقدر بار دارد؟ بازگشایی سینما بیشتر از بازگشایی یک سفارت و یا بازشدن بازار خرید و فروش یا بورس است. باید این معنای نمادین را درک کرد. چرا امروز ما می‌خواهیم متهم بشویم که ضد سینما هستیم؟ چرا سینما و هنر این قدر مورد توجه قرار گرفته. چرا؟ سیاستمداران باید از خودشان باور نشان دهند. برای این که توپ در زمین سینما است. آیا ما خودمان این را باور کردیم؟ نه هنوز باور نکردیم. هنوز استعداد های فردی ما به دنبال ایجاد راهکارهایی هستند که سفیر ایران بشوند. یعنی خواهش یک جانبه وجود دارد. نمی‌گوئیم الزاماً همه این موضوع را درک نمی‌کنند. ولی به عنوان یک جریان قوی مطرح نیست. شما ببینید بودجه سینمای ما به اندازه اعزام هیئت کارشناسی به ده کشور نیست. بودجه سینمای ما برابر با نصف بودجه یک فیلم ضعیف هالیوود است. حالا شما با این سلاح می‌توانید به جنگ بروید؟ نمی‌توانید. این که چقدر می‌توانید نقش فعال بازی کنید، برای من بی‌نهایت است. شما نگاه کنید یک تصویر بد ساخته شده از شما، سالها طول می‌کشد به فراموشی سپرده شود. مثل مردم ویتنام که هنوز تصویر وحشی دارند. یکی از دوستانم که سفر گروهی به اروپا ترتیب می‌دهد، می‌گفت ما هنوز نمی‌توانیم سه درصد این سفر را پر کنیم. یکی از مرزهای ویتنام جای قشنگی است و خیلی سیاح پسند، و ارزان‌تر از جاهای دیگر است، ولی تصویری که از ویتنام وجود دارد، تصویری دهشت آور است. تصویر عجیبی است. یعنی شما نمی‌دانید ایران‌گردی و جهان‌گردی چگونه جا می‌افتد؟ ملت ایران را که صاحب فرهنگ و تفکر است، صاحب اقتدار ملی است، چگونه می‌شود تصویر این ملت را در دنیا ضایع کرد. از طریق سیاست نمی‌شود و سیاستمداران یکی از جوانب ماجرا هستند. مثلاً این تصویر از ما در دنیا چقدر عکس آن تصویری است که رسانه‌های غربی از ما ساخته‌اند. تصویری که فیلم «رنگ خدا» از ما می‌سازد، چقدر متناسب است با آن تصویری که امپریالیسم می‌خواهد از ما داشته باشد؟ کاملاً متفاوت و متضاد است. چه حرفی از این قشنگ‌تر است که در دنیای امروز، بگوییم ما نگران سرنوشت بشر هستیم. نگران برای خودمان، برای دیگران، برای فقر، برای بی‌عدالتی اجتماعی، برای فشار و برای تبعیض. هر کدام از

فیلم‌های ماکه در یک اندازه محدود هم توانسته باشد این را مطرح کند، چقدر می‌تواند مؤثر بوده باشد و برای این حرف پول پرداخت کردند. یعنی حرفی نبوده که رایگان بیاییم صحبت کنیم. رفتند بابت ساختن فیلم پول دادند و فیلم دیدند. این خیلی فرق می‌کند با تلویزیون که رایگان به خانه مردم وارد می‌شود. فرد می‌رود سینما، پول می‌دهد. چه چیز را می‌خواهد گوش کند؟ مثلاً سرزمین تو را می‌بیند! فرض کنید هیچ کدام از فیلم‌ها بار معنایی ویژه‌ای نداشته باشد، دست کم نشان داده باشد که ایران سرزمین زیبایی است، فقط همین، فقط نشان بدهد که مردم در ایران مثل هر جای دنیا زندگی می‌کنند. در ایران مهربانی هست. هم‌چنان که خشونت هست. آشتی و صلح هست. خوب به نظر من این تصاویر می‌تواند به روشنی از طریق سینما اتصال پیدا کند. با هیچ دیپلماسی و با هیچ حرفی نمی‌توانیم این چیزها را مطرح کنیم. اگر یک میلیون تراکت در دنیا هر روز پخش شود، مردم آن تراکت را نخواهند خواند. اگر میلیون‌ها روزنامه به زبان خارجی توزیع کنیم، مردم مجاناً همان روزنامه را نخواهند خواند. ولی از این طریق می‌توانیم. یک سؤال: آیا الزامی دارد که سیاستمداران با محتوای همه فیلم‌های ما و با سلاقی همه فیلم‌سازان ما هماهنگ بشوند؟ نه. هنرمند می‌تواند سلیقه خود را داشته باشد. می‌تواند در بسیاری از جاها در تضاد باشد. در این کلیت است که ما با همه رفیق هستیم. در یک نقش کلی، در یک مصلحت کلی، با هم اشتراک نظر داریم، ولی آیا به لحاظ یک تفکر سیاسی با هم یکسان هستیم. به لحاظ اعتقاد دینی در یک حد هستیم؟ نه الزامی ندارد. در یک مصلحت کلی، باید سیاستمداران با هنرمندان ما منافع مشترک داشته باشند.

به نظر من این منافع کلی باید تعریف شده باشد این یک بحث. بحث دوم، بحث جشنواره‌های خارجی و حضور کشورها در آن است. من تصور می‌کنم تقریباً دو دهه پیش، در جشنواره‌های مختلف برای ارزیابی یک اثر سینمایی، بیشتر به جنبه‌های فنی اثر (خوش ساخت بودن، فیلمنامه و تمام هنرهایی که روش خاص سینمایی هستند) توجه می‌شد. هرچند توجه به محتوا هم تا حدودی بوده است. اما اکنون احساس می‌شود که بیشتر، محتوای فیلم‌ها

باعث گزینش یک فیلم به عنوان فیلم برتر می‌شود، تا نحوه ساخت کارگردان. البته شاید بعضی جاها تلفیقی از این دو باشد. در محافل سینمایی خودمان هم زیاد این عبارت را می‌شنویم که مثلاً فلان فیلم «جشنواره‌پسند» است. من می‌خواهم در این باره توضیح بفرمایید که وضعیت جشنواره‌های بین‌المللی از این منظر چگونه است و می‌خواهم برسم به سینمای ایران، همان بحثی که شما فرمودید ما در کلیت قبول داشته باشیم و هنرمند می‌تواند عقیده خاص خودش را هم داشته باشد، ضعف و قوت داشته باشد در دیدن مسائل مختلف. ولی حالا این را بفرمائید؟

به نظر من مسئله‌ای که شما گفتید، در خور توجه بیشتری می‌شود. به نظر من همیشه به محتوا توجه می‌شود، با این که ما در زمینه‌هایی کمبود داریم، به ما اجازه می‌دهد که به چیزهایی دیگر برسیم، مثلاً وقتی انسان ناپیدا است، حواس دیگرش رشد می‌کند. چون ما در این جا صاحب فن آوری خیلی برجسته‌ای نیستیم، در زمینه سینما داستان‌های ساده تصویب شدنی است، طبعاً این سادگی در زمینه پیچیده، جذابیت ایجاد می‌کند. هنگامی که در سینما دچار خیلی پیچیدگی هستید، یک منظره ساده که می‌بینید، خیلی خوشتان می‌آید. در اروپا که مثلاً همه جا سبز است، کلی پول می‌دهند و می‌روند جایی که کویر بینند. خیلی روشن است. و این چیزی است که شما محتوا تلقی می‌کنید. تلقی محتوی بطور کامل به این معناست که مردم در دنیا حاضر به آشنایی با فرهنگ‌ها هستند، خیلی راضی نیستند در بعد مشخص از زمان و مکان زندگی کنند. بنابراین همیشه در دنیا چشم‌های بینا و گوش‌های شنوا هست.

اگر ما تلاش کنیم و خودمان را به آنها برسانیم، استکفاف نخواهند کرد. فقط این جا باید قصد وجود داشته باشد. یعنی در جهان، شنیدن حرف‌های تازه همیشه جذاب است کما این که آنان دارند به ذخایر ادبی ما هم توجه می‌کنند و این مربوط به سینمای ما نیست. حالا درست است که اسم «مولانا» را عوض می‌کند و می‌کنند رومی و می‌برندش به ترکیه و از ایران خارجش می‌کند. هیچ‌گاه درباره تاریخ ما صحبت نمی‌کنند و هرگز درباره

شخص ما به اسم ایرانی حرف نمی‌زنند. ولی واقعیت این است که توجه می‌کنند. بسیاری از فیلم‌هایشان منبعث از افکار ماست. تردیدی نیست که اکنون فیلم‌ها دارند از افکار ما استفاده می‌کنند. دارند متاثر می‌شوند از این جریانات این سوی دنیا و غرب همیشه این در باز را بسوی افکار عمومی و افکار جهانی داشته و استفاده از ذخایر دیگران همیشه برایش مهم بوده است. این که ما چقدر بر ذخایر خودمان کار می‌کنیم و چه ابزاری در اختیار داریم تا این‌ها را در معرض نمایش بگذاریم خود مسئله‌ای است. ما موسیقی درست می‌کنیم و بالاخره باید عرضه شود، چگونه آنان عرضه می‌کنند ولی ما هنوز بلد نیستیم موسیقی مان را عرضه کنیم.

ما هنوز در عرصه آثار هنری در داخل مسئله داریم. شما ببینید ما تالار مناسب برای نمایش فیلم نداریم. در حالی که باید تالار مناسب برای نمایش داشته باشیم، بلکه باید تالارهای دیگری در جهان را در اختیار بگیریم. تا آثار خود را نمایش دهیم. ما کلی مهاجر داریم. این مهاجران در کشورهای دیگر تأثیر گذاشته و چنین نبوده که فقط سوئدی‌ها بر ایرانی‌ها تأثیر گذاشته باشند. ایرانی‌ها هم بر سوئدی‌ها تأثیر گذاشته‌اند. ایرانی‌های مقیم لوس آنجلس هم بر فرهنگ آمریکا تأثیر گذاشته و این تأثیر چقدر می‌تواند عمیق‌تر و گسترده‌تر باشد. با این مشکل و با این فرضیات که من می‌گویم اگر حُسن قبول در داخل و امکان ارائه در خارج از کشور و عرضه مناسب و محترمانه داشته باشیم می‌توانیم مطمئن باشیم که حرف مان هم شنونده پیدا می‌کند و هم تصاویر مان بیننده. سینمای ما اکنون در جهان بصورت بالقوه بدون تماشاگر شده است. بالاخره حتی اگر کشورهای خارجی و جشنوارهای خارجی را به عنوان جامعه‌ای کوچک در نظر بگیریم، حرف ما در آن جا خریدار پیدا کرده است و دست کم داریم برای گرم کردن بازار آنان فعالیت می‌کنیم. پس ما با صحبت اندکی در دنیا ارتباط برقرار کردیم و این ارتباط، ارتباطی خیلی کارآ است.

حالا من برمی‌گردم به بحث سینمای ایران که شما فرمودید کلیات و من اسم آن را می‌گذارم اصول. اصول کلی منافع ملی ایجاد می‌کند. این‌ها می‌توانند اشتراک داشته باشند و می‌توانند در عرضه یک عقیده اختلافاتی داشته باشند. بطور کلی می‌توانیم عقاید فلان سیاستمدار

را قبول نداشته باشیم ولی در عین حال یک ایرانی با فرهنگ اسلامی باشیم. این احساس خودم هست. آیا این اصول در فیلم‌های سینمایی ما آیا تصاویری که برخی فیلم‌های ما از ایران برای مردم جهان ساخته، واقعاً منطبق بر واقعیت بوده است؟ آیا می‌توان گفت جاهایی آن اصول را نشناختیم، یا فلان کارگردان خودش را ملزم ندیده است که اصول را رعایت کند؟

این که آنان [غربی‌ها] چه چیزی را قبول می‌کنند، قدری مشکوک است. اگر گاهی چیزی را پذیرفتند دلیلش این نیست که مثلاً ما چیز خوبی داده‌ایم که آنها پذیرفتند. اسلحه را می‌گیرند و بطرف خودمان شلیک می‌کنند. با بعضی از فیلم‌های ما هم همین کار را کردند. من خیلی موافق این سینما نیستم. دلیل اصلیش هم این است که اگر تصویری ناخوشایند ارائه دهد، این اثر هنری پرنده است. چقدر گفتند در آمریکا جرم و جنایت هست. سیاست خارجی فاسد است. دخالت‌های نابجا در دنیا می‌کنند. تعداد فیلم‌های انتقادی هالیوود را در نظر بگیرید، آیا این به معنی تضعیف نظام آمریکا بوده است؟ نه اصلاً آمریکا مفتخر است که اجازه می‌دهد از خودش انتقاد کنند. پس این سوی ماجرا را نادیده نگیریم. منتهی ما در این خصوص درست کار نکردیم. مثلاً یک فیلم که تصویر سیاهی از ایران می‌سازد، در کشور خود ما ساخته شده است، منتهی چقدر سازگاری داشته باشد، چقدر اصول مشترک داشته باشد، این‌ها به حسن قبول برمی‌گردد. وقتی شما یک نظام هماهنگ ایجاد می‌کنید، باید بگویید به چه چیزی دقت می‌کنید در فیلمی که می‌سازید، خود به خود آن فیلم‌ساز متوجه است اگر بخواهد بعضی انتقادات را درباره مسائل اجتماعی مطرح کند، آن را به چه زبانی بگوید. آیا آن را برای آنان بسازد یا برای ما بسازد که آن‌ها قبول کنند. مثلاً بعضی از فیلم‌ها که در ایران ساخته شدند، این را درک نکردند. ولی نظام‌های خارجی در ایران مؤثر شدند. برخی مایلند برای آن سوی مرز فیلم بسازند. دلیلش چیست؟ علت این است که خودمان را تقویت نکردیم. اگر بچه‌ای را از خانه بیرون کنیم، می‌رود خانه مردم می‌خواهد. بالاخره باید یک سرپناه داشته باشد. ما به بعضی وظایف خود خوب عمل نکردیم که سینما هم عمل نمی‌کند. اگر به وظایف خود، در بخش سیاست‌گذاری‌های کلی نظام درست عمل می‌کردیم، در بخش سینما،

در بخش سیاست خارجی خود، هرگز این قضیه وارد سینمای ما نمی شد. بنابراین در این باره خوب عمل نکردیم. و او هم رفته نهاد دیگری پیدا کرده، سرمایه گذاری

سینمای ایران حرکت های زیادی کرده است که تأثیر سیاسی و تأثیر جهانی بگذارد و در بسیاری از جاها مؤثر تر از برخی حرف و سخن های ما و مهم تر از سفرهای سیاسی ما بوده است. از بسیاری از فعالیت های دیپلماتیک، مؤثرتر بوده، ولی آیا پاداش مناسبی دریافت کرده است؟

دیگر پیدا کرده است. به نظر من بحث این پیش می آید که ما در تقویت چه نوع سینمایی قدم بر می داریم؟ خوب، باید این کار کردهايش را روشن کرده باشیم. اول باید توافقنامه خود را درست کنیم و بر اساس آن باید دید از کجا باید حمایت کرد از کجا نباید حمایت کرد؟ چه حمایتی حمایت عام و چه حمایتی حمایت خاص است؟ حالا من سؤال می کنم که آیا از هر فیلم خوب که تصویر خوبی هم ارائه می دهد، حمایت کردیم؟ چرا از آن ها حمایت نکردیم. آن ها هم استعداد های فرعی بودند؟ آیا از آثار مفید استقبال کردیم؟ می بینیم که از این ها هم حمایت نشده است. پس مشکل، مشکل تحلیلی و نظام کلی مطالب است. در واقع این نظام کلی را درست تجهیز نکردیم. اگر این را درست بیان می کردیم، روز به روز در آثار هنری ما نمود بیشتری پیدا می کرد.

به هر حال آیا نمی توان گفت که سینماگران کشورمان هم دست کم به عنوان یک ایرانی - لازم است تلاش کنند که اصول کلی را رعایت کنند؟ و اصولاً شرایط تحقق «سینمای ملی» چیست؟

ببینید هنرمند ما باید آگاه باشد. هنرمند نا آگاه اثر نا آگاهانه تولید می کند. ما باید زمینه را برای رشد هنر و تفکر در هنر هم باز کنیم. همه سینماگران ما به همه جهاتی که فیلم می سازند، اشراف ندارند. بسیاری از موارد در دریافت کار ناقص در می آید. بنابراین از این درک و دریافت ناقص مسلماً اثر ناقصی بوجود می آید و در اهداف کلی ما با اهداف سرزمینی ما ناساز می شود. من حتی از حکومت فراتر می روم. اهداف سرزمینی ما، یعنی یک سینماگر ما خود را یک «سینماگر ملی» بدانند. برای

همین است که از واژه «سینمای ملی» استفاده می‌کنیم. در ایران باید سینمای ملی بوجود بیاید. شرایط بوجود آمدن سینمای ملی این نیست که فقط به زبان فارسی حرف بزنند. سینمای ملی یعنی این که از یک ملیت و از یک تفکر ملی سازگار و هماهنگ شده در ابعاد مختلف حمایت کند. حالا این تفکر در سینمای ایران وجود دارد؟ به نظر من نه. حالا که صحبت از واقعیت می‌کنیم، من به شما می‌گویم که بسیاری از وجوه سینمای ایران ناقص و ناقص است و ما اکنون سینمایی داریم که بعد از انقلاب اسلامی یک هنر رشد یافته جمهوری اسلامی است و اگر بتوانیم به یکی از هنرهایمان افتخار کنیم، فقط سینما است. سینمای ماقبل از انقلاب درخور دفاع نیست هیچ تفکری و هیچ جریانی از آن دفاع نمی‌کند. یک ابزار سرگرمی نهایتاً فرودست اندازه لاله زار است. سینمای بعد از انقلاب ما صاحب موقعیت و تخصص است. مدیون انقلاب است. مدیون سنت‌ها و فرهنگ ما است و باید این تخصص را تقویت کنیم نه تضعیف. ما باید این تخصص را عمق ببخشیم نه به سطح بیاوریم. این هنگامی اتفاق می‌افتد که در بین سیاستمداران و سینماگران ما توافق قلبی و عقلی وجود داشته باشد و تا آن‌گاه که این توافق قلبی و عقلی پدید نیاید، شاهد عمق هنری نمی‌شویم. عمق وقتی پیدا می‌شود که حکومت، سیاستمداران و دستگاه‌هایی که وظیفه ترویج فرهنگ را دارند، به رشد آن کمک کنند و وقتی این کمک حاصل شد، دیگر توجه فیلم ساز از دو ریال و ده شاهی پول گیشه به موفقیت در یک جشنواره خارجی معطوف می‌شود و آثار هنری می‌سازد که ویژگی سرزمینی ملی اسلامی در آن تقویت شده باشد. یعنی روح اثرش شکوفا خواهد شد. ولی حالا قسمتی از اثرش شکوفا است، روحش ساخته و شکوفا نمی‌شود، گسترش نمی‌یابد.

ما نمی‌خواهیم بگوییم سینمای کنونی ما صاحب و ناظر همه خصوصیت‌های خوب است. در سینمای ایران بخش‌های ضعیف وجود دارد. بخش‌های مردم پسند صرف وجود دارد. بخش‌هایی ساده است و این چیز بدی نیست، چون ما یک سرزمین داریم که هر کدام فرهنگ خود را دارند.

سینما به هر حال زبان جهانی است ولی سینمای ما، زبان جهانی ندارد. زبان بومی دارد. این بخش بالادستی سینمای ما بوسیله نهادهای دیگر، سینما را حمایت و تقویت کند. تقویت را به معنی هم سلیقگی نپندارید. که اگر کیارستمی شیبه یک وزیر فکر کرد، هنرمند خوبی است. ما در اصول باید به توافق برسیم. همان‌گونه که تشکیلاتی است به نام

«شورای تشخیص مصلحت نظام». این دستگاه کسی باید فعال باشد؟ هنگامی که دستگاه‌های موجود نظام با هم سازگاری ندارند.

به محض این که افغانستان به تسخیر سربازان آمریکا در آمد، اولین اقدامی که در کابل صورت گرفت، بازگشایی سینما بود. مدت ۴۸ ساعت خبر بازگشایی این سینما در صدر اخبار شبکه جهان بود. این خودش یک نشانه است.

سیاست خارجی ما با فرهنگ و هنر ما هماهنگی ندارد. خوب یا بد را کار ندارم. رابطه‌اش ضعیف است. هر کدام از سفیران ما در خارج از

کشور، در وهله اول باید با هنر و فرهنگ خود آشنا باشند و چهره‌های شاخص سرزمین خود را بشناسند. باید افکار آنان را بشناسند و بتوانند هر جا کم آوردند، از آن‌ها استفاده کنند. بتوانند از مولوی، حافظ، مخملباف و مجیدی استفاده کنند. یعنی هر جا که سیاستمدار ما کم می‌آورد، برای این که بهتر بیان کنند، باید با هنر آشنا باشد. حتی چه اشکالی دارد که یک سفیر ما، یک هنرمند باشد؟ این چه اشکالی دارد؟ شاید این موفق‌تر باشد.

سینما در سیاست خارجی ما چقدر جایگاه دارد؟ سفارتخانه‌های ما یک بخشی دارند که می‌تواند سینما را تقویت کند. دست کم آن بخش بالادستی خود را می‌تواند تقویت کند. من نمی‌گویم همه آثار، آثار موافق یا مخالف، ولی باید آثار اصلی ما را تقویت کند. آیا هنرمندان ما که به خارج کشور می‌روند، همانقدر که مورد پذیرش جشنواره‌ها قرار می‌گیرند، مورد پذیرش دستگاه سیاست خارجی ما قرار می‌گیرند؟ من گمان نمی‌کنم... من تجربه دارم. در چند جشنواره خارجی شرکت کردم. اصلاً سفیری که آن‌جا بود اطلاعی از این اتفاق نداشت، حتی خبر این واقعه را از خبرگزاری خوانده بود. در حالی که به نظر من هر کس که وارد جایی می‌شود، مطبوعاتی ما، سینما و بقیه که به کشوری وارد می‌شوند، سفیر ما باید بیاید و آنان را حمایت و راهنمایی کند و گره‌ها را باز کند. به خاطر این که او هم مانند آنان سفیر است. آن سفیر جریان دیگری را دنبال می‌کند و این سفیر جریان دیگری را. این دو تا هنگامی که در یک مجموعه قرار نگیرند، تأثیر نخواهند گذاشت. دست کم آن تأثیر خودش را می‌خواهد بگذارد و این هم تأثیر خودش را. ما یکی باید این دو را به هم نزدیک کنیم. از وقتی که به این دو فکر کردیم.

از وقتی که خواستیم یک نمودار بسازیم، باید بگوییم که این سرش هم هنر سینما است، این ابعاد را از سینما کمک می‌گیریم، این ابعاد را از نظامیان، این ابعاد را از ادبیات و الزاماً از یک راه نمی‌گذرد.

بینید با این که این گونه که آمریکا را زدند، هنوز یک فیلم نبوده که ایرانی در آن تروریست باشد یا نشان داده بشود، چون می‌دانستند جواب نمی‌گیرند. اما هر چه توانسته‌اند عربها را تروریست نشان داده‌اند. ولی ما هنوز یک شخصیت نداریم. البته نکاتی را به ما ربط می‌دهند، اما مستقیماً به ما وصل نمی‌کنند. چرا اینکار را نمی‌کنند؟ برای این که ما تصویرهای دیگری که از خودمان داریم درست است. آن‌ها هم دچار پارادوکس می‌شوند. چنین نیست که آمریکایی‌ها افکار عمومی جهان را به یک سمت ببرند. نه گوش‌های شنوایی برای شکل دیگری هم هست. متها ابزارش آن ابزار قدیم نیست. بر می‌گردم به اول بحثم اگر امروز قبول کنیم که هنرمندان جایگاه رفیع‌تری در اداره جهان دارند، این را قبول خواهیم کرد که سینما در بعضی از جاها نه تنها کمک حال ما باشد، نه تنها یاری رسان سیاست خارجی ما باشد، بلکه اصلاً دهنده اجزای کلی سیاست خارجی ما باشد. یعنی او این تصور را ایجاد کند که حالا سفیر ما این کار را انجام بدهد. یعنی این محاوره را جا به جا کنیم به نتیجه می‌رسیم. اگر بخواهیم دائماً تضعیف کنیم، به جایی نمی‌رسیم. اگر بگوییم به عنوان سیاست خارجی شما که سینما گر هستید چه چیزی از مملکت به بیرون می‌دهید و چه تصویری از ما می‌سازید؟ فایده ندارد، به اندازه کافی در این زمینه انتقاد کردیم. حالا باید کم کم به هم نزدیک شویم. اگر سیاستمداران با هنر آشنا نیستند، باید بیایند و آشنا بشوند. اگر هنرمندان با سیاست آشنا نیستند، باید آشنا شوند.

چه راه کار عملی برای افزایش نقش سینما در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران وجود دارد؟

راهکار عملی همان طور که گفتم یکی این که باور خود را قبول کنیم. در آن هدف‌های کلی با هم به توافق برسیم. یعنی بگوییم ما زبان سینما را به عنوان زبان پویا و فعال و تأثیرگذار در دنیا، قبول داریم. این مورد قبول اهل سینما است. اما شاید اینقدر اقتدارش را باور نداشته باشند ولی باید مورد قبول اهل سیاست قرار بگیرند و قدم دوم؛ بعد از قبول

تصویری که فیلم «رنگ خدا» از ما می‌سازد، چقدر متناسب با آن تصویری است که امپریالیسم می‌خواهد از ما داشته باشد؟ کاملاً متفاوت و متضاد است. چه حرفی از این قشنگ‌تر است که در دنیای امروز، بگوییم ما نگران سرنوشت بشر هستیم.

این امر، باید باور داشته باشیم که بشر و آدم امروز جزیره نیست، ناچار است که با دیگر فرهنگ‌ها تعامل داشته باشد و یکی از این تعامل

و تقابل‌ها در عرصه هنر سینما اتفاق می‌افتد. نه تنها به عنوان یک استفاده ابزاری بلکه به عنوان یک یاری رسان واقعی، سینما همانقدر در سیاست و در اقتصاد ما می‌تواند مؤثر باشد که بسیاری موارد که در اولویت و مطرح هستند. پس به ناچار در تشکیلات سیاست خارجی، هنر سینما باید تقویت شود. این تقویت با به وجود آوردن هسته‌هایی است که رابطه سیاست خارجی ما را با سینما تقویت می‌کند و شکل می‌دهد. چون سیاست خارجی در ابعاد و افکار سفرا و دیپلمات‌ها در خارج معنا پیدا می‌کند. با عده‌کسانی ربط می‌یابد که از ایران و سایر جاها حضور پیدا می‌کنند. این‌ها نسبت‌شان را با سینما پیدا کنند، نسبت‌شان را با سینما گران و فیلم‌ها پیدا کنند. این‌ها منحصر به هفته فیلم نیست. هفته فیلم ساده‌ترین کارش است. یک رابطه توأمان نزدیک ساعت به ساعت باید با این قضیه وجود داشته باشد و این از طریق سیاست خارجی به دولت منتقل بشود و این توجه دولت، از طریق سینما خروجی‌هایش را در آن بخش پیدا کند. یعنی یک جور رابطه دولت - سیاست خارجی - سینما، که همان قدر که دولت به سینما می‌پردازد، سیاست خارجی می‌تواند از آن بهره‌برداری کند. بهره‌برداری در جهت سرزمین ما، در جهت نظام ما است. این رابطه را اگر به وجود آوریم راهکارهای عملی خود به خود به وجود می‌آید. شما وقتی این هسته‌ها را به وجود آورید، خود به خود یک رابطه ایجاد کرده‌اید. این نیاز به گسترش روابط دارد. این رابطه به رابطه‌های ریالی، دوستانه و اعتباری نیاز دارد که وقتی بوجود آید، خود به خود عزت نفس را تقویت کرده‌اید.

یک نمونه بگوییم اگر عزت نفس یک سینماگر توسط سیاست خارجی تقویت شود، روحیه‌اش با آن افزوده شود، شما فکر می‌کنید که فرار می‌کند؟ نه. نزدیک خواهد شد. گاهی که از هم دور شدیم، به دلیل بی‌اطلاعی‌ها از هم دور شدیم. اگر این رابطه به وجود آید، چرا باید سینماگر ما از اهداف سیاست کلی بی‌اطلاع باشد؟ وقتی رابطه نداریم،

بی‌اطلاعی. وقتی رابطه داریم اطلاع پیدا می‌کنیم. آنوقت تعامل سینما و سیاست خارجی، ضعف‌های سینما را هم نمایان می‌کند و به سینماگر ما اطلاع می‌دهد که به جای این که در این زمینه آگاهی دهید، دارید خلط مبحث می‌کنید. شما آگاهی کافی نداشتید و درک درستی از موضوع نداشتید. پس این هنرمند نظریات خود را اصلاح می‌کند. کارشناسی متقابل به هم کمک می‌کند، همان طور که سینمای ما به سیاست کمک می‌کند و برعکس. ما این‌ها را یک‌جانبه نمی‌بینیم. بالاخره هیچ‌کس نمی‌خواهد در گمراهی باشد. همه دوست دارند آگاه شوند، اما این گمراهی نتیجه نداشتن ارتباط بوده است. این ارتباط نداشتن را در هر شکلی حل کنیم، راهکارهای اجرایی نمایش فیلم‌های ایرانی، دعوت از هنرمندان ایرانی، تقویت آثار ارزشمند سینمای ایرانی. چه اشکالی دارد که وزارت امور خارجه در این زمینه هم تقویت کند. اگر کسی فیلم خوبی ساخته و این فیلم در جهت اهداف سیاست خارجی و نظام، فعال و مؤثر باشد، چرا کمک نکنیم؟ چرا حمایت نکنیم که فیلم مشترک تولید شود؟ وزارت امور خارجه خیلی می‌تواند به این رابطه در امور بین الملل کمک کند. شما نگاه کنید به فرانسه. با تشکیل «یونی فرانس» به سینمای فرانسه کمک کردند در این حتماً سهم وزارت امور خارجه و دفاع فرانسه دیده شده است. یعنی یونی فرانس موظف به حمایت از آثار هنر سینمایی در ابعاد جهانی است موظف است حمایت کند که سینماگر فرانسوی در عرصه جهانی فیلم بسازد، کمک به پخش کند، یارانه بدهد و تقویت کند. آیا ما چنین تشکیلاتی در کشور خود داریم؟

پرونده‌های علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

شاید گفته شود بنیاد سینمایی فارابی در ایران چنین وظیفه‌ای را بر عهده دارد.

فارابی اصلاً این نقش را بازی نمی‌کند. اصلاً اندازه این بخش نیست. فارابی مثل پخش فیلم عمل می‌کند. به نظر من فارابی و تشکیلات مثل آن نمی‌توانند به آن حد عمل کنند در این گونه نگاه تشکیلات باید هم از نظر مالی و هم از نظر کارشناسی قوی باشد. فارابی ده درصد از این وظیفه را نمی‌تواند ایفا کند. نه به لحاظ تفکر، نه به لحاظ قدرت مالی و اجرایی. همین است که من می‌گویم باید نظام پشت این قضیه باشد. می‌ماند فقط یک معاونت سینمایی یا نهاد وزارت ارشاد. همین است که می‌گویم باید وزارت امور خارجه، وزارت ارشاد، معاون رییس جمهور یا یک جریان بالادستی باید چنین تشکیلاتی را بوجود آورید که آنوقت ابعاد مختلف را در تسط بگیرد فقط یک حمایت ضعیف

مردم در دنیا حاضر به آشنایی با فرهنگ‌ها هستند. خیلی راضی نیستند در بُعد مشخص از زمان و مکان زندگی کنند. بنابراین همیشه در دنیا چشم‌های بینا و گوش‌های شنوا هست. اگر ما تلاش کنیم و خودمان را به آنها برسانیم، استنکاف نخواهند کرد. فقط باید این قصد و جود داشته باشد.

برویم ببینیم چقدر فیلم درباره ایران داریم، جاذبه‌های طبیعی ایران داریم باید در این باره کار کنیم. باید سازمان سفارش دو فیلم در این خصوص را قبول کند، بسازد و پخش کند، رایگان پخش کند، به کشورهای دیگر بدهد. به نظر من همه این جریان به عهده نظام بالا دستی است. اکنون مشکل سینمای ایران را فقط وزارت ارشاد نمی‌تواند حل کند. برای حل مشکل سینمای ایران، باید نهادهای بزرگتر نظام تصمیم بگیرند. تقویت سینمای ایرانی فراتر از وزارت ارشاد است.

در این شماره فصلنامه بحث جهان ایرانی را داریم. جهان ایرانی، جایگاه مهمی در دیپلماسی جمهوری اسلامی ایران می‌تواند داشته باشد در این جا هم باز مهمترین ابزار ما می‌تواند سینما باشد. یکی دو تا فیلم در ذهنم است که به نوعی به حوزه جهانی ایرانی، به خصوص آسیای مرکزی، پرداخته. مثل فیلم «سکوت» مخملباف که مربوط به تاجیکستان است. به نظر می‌رسد می‌توانیم بر این حوزه از طریق فیلم کار کنیم یعنی مهمترین ابزار هنری را در اختیار بگیریم و به نوعی به تعامل برسیم. در این مورد چه نظری دارید؟

در حوزه همسایگان خود، در حوزه کشورهایایی که از سلطه شوروی بیرون آمدند و هر یک نیازمند فرهنگ جایگزین بودند، توجه کافی نداشتیم. حتی در تاجیکستان نتوانستیم

پسوسته نمایش دو فیلم ایرانی داشته باشیم. با این که زبان آن جا فارسی است. در افغانستان که اکنون مورد هجوم واقع شده، حرکت‌هایی که ما

باید تالارهایی را در جهان در اختیار بگیریم تا آثار خود را نمایش دهیم. اگر حسن قبول در داخل و امکان ارزیابی در خارج از کشور و عرضه مناسب و محترمانه داشته باشیم، می‌توانیم مطمئن باشیم که حرف مان هم شنونده پیدا می‌کند و هم تصاویرمان بیننده

می‌کنیم هنوز ضعیف است و وزارت امور خارجه و سینمای ایران هماهنگ شده نیست. یک توافق کلی است شده که من از ابعاد اجرایی آن بی اطلاعم.

من فکر می‌کنم این خواسته وجود داشته ولی چون در عمل پروسه مشخصی را طی نکرده به نتیجه نرسیده. این مسئله خیلی نیاز به کار دارد. سرمایه‌گذاری بزرگی در این امر باید صورت گیرد تا بتوانیم در واقع سینمای خود را در این محدوده جغرافیایی جهان ایرانی جاری کنیم. دست کم به اندازه‌ای که سینمای هند جاری است یعنی سینمای هند با هشتصد تولید دارد در این منطقه می‌چرخد و اصلاً اروپا نمی‌رود. سینمای هند مثل سینمای هالیوود تولید می‌کند، ولی در ابعاد منطقه‌ای. یعنی سینمای هالیوود با جهان سینمای هند با منطقه کار می‌کند تا پول خود را در آورد و کارکرد اقتصادی و فرهنگی دارد. گرچه ابعادش ضعیف است. ابعاد فرهنگی آن سطحی است ولی به هر حال حضور عددی و رقمی دارد. حضور در بازار دارد. پنجاه درصد بازار در اختیارش است. ما از این نکته غفلت کردیم. سینمای ایران خیلی مهم است خیلی می‌تواند ارزش‌آور باشد، جاهای دیگر دنیا قالی می‌بافند به اسم ایرانی، بهتر از کاشان. خوب سینما که ایرانی است. مربوط به تفکر ماست. مربوط به جغرافیای ماست. پس چرا اینقدر سرمایه‌گذاری نکردیم آن مقدار که از فرش برای صادرات حمایت شده، یک درصد آن صرف سینما بشود. برای حوزه جغرافیایی جهانی ایرانی باید کار بشود. باید آمال کشورهای منطقه ما، جشنواره فجر ما باشد..... ما نیازمند یک تازگی دوباره در این حوزه هستیم که اصلاً مدیریت و سرمایه‌گذاری در آن تغییر می‌کند. مفهوم بینش‌های سیاسی و جغرافیایی تغییر می‌کند. یعنی کلان‌نگری در حوزه سینما، در حوزه تمدنی سینما، در حوزه تمدنی هنر به ماکمک می‌کند که جور دیگری بینم و اگر جور دیگری دیدیم، ابزارها را تقویت می‌کنیم مدیریت‌ها را تقویت می‌کنیم، از کارشناسان واقعی و مدیران قوی استفاده

در تشکیلات سیاست خارجی ما هنر سینما باید تقویت شود. این تقویت، با به وجود آوردن هسته‌هایی است که رابطه سیاست خارجی ما را با سینما تقویت می‌کند و شکل می‌دهد. باید یک نوع رابطه دولت - سیاست خارجی - سینما پدید آید.

می‌کنیم. همین است که می‌گویم باید «یونی ایران» داشته باشیم باید یک سازمان بزرگ داشته باشیم.

باید کلان نگری کنیم. در کلان نگری جزئیات را بر اساس مواد و برنامه‌ها را جلو ببریم. دم به دم کارشناسی و نقد کنیم. خودمان را در معرض تحول بگذاریم. ما اکنون در شرایط است هستیم. شرایط ایست ناچار به مرگ و ضعف منجر می‌شود. سینمای ایران در آستانه ضعف و نابودی قرار گرفته است و چون کسی توجه نمی‌کند که این سینما چقدر می‌تواند قوی باشد، دم به دم به ضعفش افزوده می‌شود. خیلی راحت می‌توان ایراد گرفت. برای ساختن هست که دچار مشکل می‌شوید. یک شهر را می‌توان ظرف چند دقیقه، با بمب نابود کرد ولی برای ساختن آن دو برج تجارت جهانی هنوز نتوانستند جمع کنند. هنوز دارند آهن در می‌آورند. ما باید نیروهایمان را از جریانی که اسمش را می‌گذاریم ساختن شش تالار در تهران، دوازده تالار در شهرستانها به یک امر بزرگتر و حجیم تر معطوف کنیم. هر وقت خواستیم این کار را انجام دهیم، مطمئن باشید هر وقت نیت آن پیدا شود، ابزارش پیدا خواهد شد. ابزارش را نظام پیدا خواهد کرد.

رساله جامع علوم انسانی